



دیدگاه زرکشی و سیوطی در باب روایات اسباب النزول*

نوشته: اندرو ریپین

ترجمه: مرتضی کریمی‌نیا

بحثهای تفصیلی مفسران مسلمان دوره‌های نخست درباب جایگاه روایات اسباب النزول در تفسیر قرآن بسیار کمیاب‌تر از آن اندازه‌اند که انتظار داریم یا حتی کمتر از حدی که باید باشند. جای احتمالی برای طرح چنین ملاحظاتی، یکی مقدمه‌های آثار تفسیری موجود است، و دیگری گونه‌ای از آثار علمی که با عنوان «علوم القرآن» شناخته شده‌اند. درواقع مشهورترین کتابهای این چنینی، یعنی دو کتاب الاتقان فی علوم القرآن، نوشته سیوطی (م ۹۱۱ ق) و البرهان فی علوم القرآن، نگاشته زرکشی (م ۷۹۴ ق) فصلهایی در این باب دارند؛ اما دیرنگامی تاریخ نگارش این دو کتاب و رویکرد غیرتاریخی هر دو مؤلف این کتابها در برخورد با موضوع، مانع از هرگونه تکامل تاریخی ممکن در فهم مسئله شده و تنها فهرستی از نقطه نظرات متنازع‌فیه همراه با مشت‌های اظهارنظرهای جدل‌آمیز و دگماتیک پدید آورده است. بنابراین برای آنکه از طریق بررسی ملاحظات نظری عالمان اسلامی در متون تفسیری عربی، به درکی جامع از جایگاه سبب نزول در تفسیر دست یابیم، تنها منبع امیدبخش ما شماری از کتابهای مهم از قرون مختلف‌اند. مروری بر تمام متون احتمالی قدیم نشان از آن

* این مقاله، نسخه‌ای اندک تغییر یافته از فصل دوم رساله دکتری من به سال ۱۹۸۱ در دانشگاه مک‌گیل با عنوان «روایات اسباب النزول قرآنی: تحلیلی درباب کارکرد و سیر تطور آن در تفسیر» است. از آقایان دکتر چارلز آدامز (دانشگاه مک‌گیل) و پروفیسور جان ونزبرو (مدرسه مطالعات شرقی و آفریقایی) به خاطر تشویق‌ها و یاری‌هایشان بی‌اندازه سپاسگزارم. پیشتر نسخه‌ای مختصر از مقاله حاضر را نیز در نشست سالیانه آکادمی آمریکایی دین (شیکاگو، ۱۹۸۴) ارائه کرده‌ام.

دیدگاه زرخشی و سیوطی در باب روایات... ۹۳ □

دارد که متأسفانه در فضای مباحث محدود راجع به جایگاه سبب در تفسیر یک آیه خاص، بجز همان شکل از بحث و جدل‌ها، اساساً تأملات بسیار اندکی راجع به موضوع سبب انجام گرفته است.



احتمالاً قدیمی‌ترین اثری که به گردآوری و طرح ملاحظات نظری در باب قرآن پرداخته، فضائل القرآن ابو عبید (م ۲۲۴ ق)^۱ است. این کتاب به رغم عنوان فریب‌دهنده‌اش، به مسائلی فراتر از ثواب قرائت بخشهای مختلف قرآن - که موضوع کتابهای با عنوان «فضائل» است - می‌پردازد. نیمه نخست کتاب به موضوعات فضائل قرآن می‌پردازد،^۲ اما باقی آن به مطالبی از قبیل اختلاف قرائت، جمع و تدوین قرآن و زبان قرآن مربوط می‌شود. چنین الگویی

عیناً در آثار «فضائل القرآن» بعدی تکرار شده است: آثاری از قبیل «کتاب فضائل القرآن»^۳ [در صحیح] بخاری (م ۲۵۶ ق) و فضائل القرآن ابن کثیر^۴ (م ۷۷۴ ق) که شرحی است بر نوشته

۱. ابو عبید القاسم بن سلام (۱۵۴-۲۲۴ ق). نک: آثار کارل بروکلمان و فؤاد سزگین در زیر:

Carl Brockelmann, *Geschichte des arabischen Literatur* [hereafter Fuat= GAL] (Leiden, 1937-1949 vol i, pp., [105-107], Supplement [= S] vol. i, 166-67; Fuat Sezgin, *Geschichte des arabischen Schriftums* [= GAS] (Leiden, 1967), vol. i, p. 48.

۲. از ۵۸ برگه نسخه خطی با مشخصات زیر، ۳۵ برگ به موضوع فضائل می‌پردازد.

Berlin Staatsbibliothek Preussischer Kulturbesitz, Orientabteilung, Petermann 449.

۳. الصحیح (قاهره، ۱۹۷۸)، ج ۶، ص ۴۷۳-۵۲۲.

۴. عمادالدین ابوالفداء ابن کثیر (۷۰۱-۷۷۴ ق). نک: اثر کارل بروکلمان در زیر:

GAL, vol. ii, p. 49; S, vol. ii, pp. 48-49

بخاری.^۱ برگ شماره ۵۱ الف تا ۵۲ ب از نسخه برلین عنوانی چنین دارد: «فصلی در باب نزول قرآن در مکه و مدینه و شرح اولین و آخرین (آیات نازله)». ابو عبید در این فصل تمام مطالب مربوط به ترتیب نسبی فقرات مختلف قرآن را مطرح می‌کند: نخستین و آخرین آیه نازله، ترتیب سور مکی و سور مدنی، همراه با قواعدی برای شناخت سور مکی از مدنی (مثل اینکه آنها الذین آمنوا در سور مدنی می‌آید) و نیز جریان واقعی نزول وحی طی دوره‌ای حدوداً بیست ساله. با تمام این احوال، هیچ جا سخنی از ارتباط یک سبب نزول واحد با آیه‌ای خاص مطرح نمی‌شود.

متن مشابه بعدی احتمالاً مقدمه تفسیر طبری (م ۳۱۰ ق) است که در تصحیح و طبع [احمد محمد] شاکر بیش از یکصد صفحه را دربر می‌گیرد. ظاهراً طبری به این بخش از تفسیر خود نامی جداگانه داده است: رسالة التفسیر.^۲ توجهات طبری در این مقدمه، اما بسیار دور از موضوع اسباب النزول است؛ بخش اعظم مطالب را به بحث از زبان قرآن اختصاص داده است، به ویژه معنا و مقصود روایات سبعة احرف، جمع و تدوین قرآن، تفاوت تفسیر و تأویل، و سرانجام توضیحاتی راجع به سوره‌ها، آیات و اسامی قرآن. جالب آنکه [ابن] الانباری (م ۳۲۸ ق)^۳ از معاصران نزدیک طبری هم در مقدمه کتاب ایضاح الوقف و الابتداء فی کتاب الله^۴ به مسائلی از همین دست می‌پردازد. این امر نشان می‌دهد چنین مطالبی در آن دوره، موضوع بحث و نزاع اساسی بوده و چه بسا اسباب النزول محل توجه فراوانی نبوده است.^۵ در سال ۱۹۵۴، آرتور جفری دو اثر جداگانه را در کتابی با عنوان مقدمتان فی علوم القرآن منتشر کرد.

اولی که مفصل‌تر نیز هست، مقدمه‌ای است بر اثر ناشناخته کتاب المبانی لمنظّم المعانی.^۶

۱. نک: صفحات ۱-۵۸ در پایان جلد چهارم از تفسیر ابن کثیر با عنوان تفسیر القرآن العظیم (بی تا).

۲. جامع البیان عن تأویل آی القرآن (قاهره، ۱۳۷۴-۱۳۸۸ ق)، ج ۱، ص ۸-۱۱۳.

۳. ابوبکر محمد القاسم الأنباری (۳۲۸-۲۳۱ ق)؛ نک: آثار بروکلیمان و سزگین در زیر:

GAS, vol. i, p. 119; S, vol. i, pp. 182-83; GAL, vol. i, p. 18

۴. ایضاح الوقف و الابتداء (دمشق، ۱۹۷۱)، ج ۱، ص ۱۴۸-۴.

۵. طبری در جریان تفسیر خود بر آیات قرآن، گاه به موضوع ارزش یا فایده سبب نزول اشاره می‌کند، اما صرفاً در چهارچوب محدود یک آیه خاص.

۶. نک: ص ۵-۲۵۰ از متن جفری (چاپ دوم، قاهره، ۱۹۷۲). نام کامل کتاب در صفحه ۶ آمده است. براساس اظهار مؤلف در خود کتاب، وی تألیف آن را در سال ۴۲۵ قمری آغاز کرده است.

دیدگاه زرکشی و سیوطی در باب روایات... ۹۵ □

مؤلف* بخش قابل توجهی از مقدمه خود را به فهرستی از ترتیب تاریخی سوره‌ها و سپس به بررسی ترتیب یا نظم [کنونی] قرآن اختصاص داده است. در اینجا فرایند نزول با دقت بیشتری مورد بررسی قرار می‌گیرد، چه مؤلف اظهار می‌دارد که قرآن بر اساس نیاز زمان (علی حَسَبِ الْحَاجَةِ) نازل شده، اما ترتیب کنونی و موجود در مصحف مطابق با لوح محفوظ است.^۱ تنها توضیح اضافه‌ای که مؤلف در شرح مقصود خود از عبارت «علی حسب الحاجة» می‌آورد این است که آن عبارت را همین‌طور ساده و بی‌توضیح رها کند.

متن دوم در کتاب مقدمتان فی علوم القرآن، یعنی مقدمه تفسیر ابن عطیه (م ۵۴۱ق) ^۲ موسوم به الجامع المحرر^۳ از حیث بررسی مسائل قرآنی بسیار مشابه با مقدمه طبری است، چه تنها به فضائل القرآن، روایات سبعة احرف و موضوع اعجاز قرآن می‌پردازد.

ظاهراً قدیمی‌ترین بحث و نظرها در باب جایگاه سبب نزول که امروزه به دست ما رسیده، در مقدمه فی اصول التفسیر^۴، اثر ابن تیمیه (م ۷۲۸ق) ^۵ آمده است.

قابل ذکر است که این عنوان را مصحح کتاب به اثر ابن تیمیه داده است. صفحه عنوان در نسخه خطی موجود از این تفسیر نام آن را چنین ذکر می‌کند: قاعدة عظيمة القدر شريفة في تبيان ما يعين على فهم القرآن^۶، اما مقدمه متن موجود از این کتاب، عنوان را قواعد کلیة تُعین علی فهم القرآن^۷ می‌شمارد.

بنابراین بعید نیست این همان اثری باشد که سیوطی در مقدمه کتاب‌شناختی خود بر

* امروزه مؤلف گمنام این اثر مهم شناخته شده است. ابن بسطام الطحیری از عالمان کرامی خراسان در قرن پنجم، مؤلف این اثر است. (مترجم)

۱. نک: جاهای متعدد، در فصل سوم، به ویژه ص ۴۰.

۲. ابو محمد عبدالحق بن عطیه الغرناطی (۴۸۱-۵۴۱ق). بروکلیمان سال وفات وی را ۵۴۲ ثبت کرده است. نک: GAL, vol. i, p. 412; S, vol. i, p. 732.

۳. نک: ص ۲۵۲-۲۹۳ از متن جفری. تاکنون دست‌کم جلد نخست تفسیر، مشتمل بر مقدمه آن جداگانه انتشار یافته است. قاهره، ۱۹۷۴.

۴. بیروت، ۱۹۷۲؛ نک: ص ۴۴-۴۹.

۵. تقی‌الدین احمد بن عبدالهلال بن تیمیه (۷۲۸-۶۶۱ق). نک:

GAL, vol. ii, p. 100-105; S, vol. ii, p. 119-26.

۶. نک: مقدمه، ص ۲۷ که در آن تصویری از صفحه عنوان در نسخه خطی کتاب گراور شده است.

۷. مقدمه، ص ۳۳.

الاتقان، به ابن تیمیه نسبت می‌دهد و نامش را قواعد فی التفسیر می‌خواند.^۱ نام واقعی کتاب هرچه باشد، یقیناً این اثر منبع مهم سیوطی بوده و او در الاتقان خود فراوان از آن نقل کرده است. منشأ توجه و دغدغه خاطر ابن تیمیه به موضوع سبب، وجود روایات متناقض فراوان در جوامع روایی و تفسیری بوده است. از همین رو، وی فصلی می‌گشاید در این باب که چگونه این اختلافات آشکار در میان سلف صالح بروز یافته است و در همان فصل موضوع سبب را طرح می‌کند.^۲

چنان که از گفته‌های پیشین هم برمی‌آید، اولین و مفصل‌ترین بحثها در باب جایگاه اسباب النزول را، ظاهراً در البرهان زرکشی باید یافت. این اثر مدلی است که سیوطی تمام کتاب خود را از روی آن الگوبرداری کرده و بی‌شک بخش اعظم مباحث مربوط به اسباب النزول را نیز از آن برگرفته است.^۳ در واقع سیوطی خود در مقدمه الاتقان به این امر تصریح می‌کند: وی نخست کتابی با عنوان التحبیر فی علوم التفسیر نگاشته،^۴ سپس البرهان [زرکشی] را یافته و نتیجتاً الاتقان را تألیف کرده است.

سیوطی پیش از کشف البرهان زرکشی، تنها دو کتاب نسبتاً جامع در علوم قرآنی می‌شناخته است که البته چندان راضی‌کننده نبوده‌اند:^۵ یکی از آن محیی‌الدین الکافیجی (م ۸۷۹ق)^۶ و دیگر با عنوان مواقع العلوم و مواقع النجوم از جلال‌الدین البلقینی (م ۸۲۴ق).^۷ این

۱. الاتقان فی علوم القرآن (قاهره، ۱۹۶۷)، ج ۱، ص ۱۹ (سطر ۵-۶).

۲. جزئیات بیشتری در باب دیدگاه‌های ابن تیمیه راجع به سبب، در ادامه مقاله هنگام بررسی آرای سیوطی خواهد آمد.
3. See. K.E. Nolin, "The *Itqān* and its Sources," Ph. D. Thesis, Hartford Seminary, 1968, especially pp. 2-31.

توجه به این نکته بسیار جالب است که غالباً توجه نداریم بسیاری از آثار علوم قرآنی معاصر، متن سیوطی را منبع اصلی خود داشته و دانسته‌اند. فی‌المثل نگاه کنید به مناع القطان، مباحث فی علوم القرآن، (بیروت، ۱۹۷۸).

۴. نک: الاتقان، ج ۱، ص ۱۰۶. نسخه‌هایی از این کتاب (فی‌المثل در جستربیتی ۴۶۵۵ و ۵۱۱۲) موجود است، اما من نتوانستم به آنها دسترسی یابم.

۵. نک: الاتقان، ج ۱، ص ۴.

۶. محمد بن سلیمان المٌحوی محیی‌الدین الخفاجی (۷۸۸-۸۷۹ق)؛ نک: بروکلمان، GAL ج ۲، ص ۱۱۴-۱۱۵؛ سزگین، GAL ج ۲، ص ۱۴۰-۱۴۱. کتابی از وی با عنوان التیسیر فی قواعد التفسیر (نک: Mach ۱۱۸ = GAL and ۴۵۱۵) می‌شناسیم، اما من خود به نسخه آن دست نیافته‌ام. سیوطی نیز از این کتاب نام نمی‌برد.

۷. عبدالرحمن بن عثمان بن ارسلان البلقینی جلال‌الدین (۷۶۲-۸۲۴)؛ نک: بروکلمان، GAL ج ۲، ص ۱۱۲-۱۱۳؛ سزگین، GAL ج ۲، ص ۱۳۹. بروکلمان و سزگین از این عنوان نام نمی‌برند، گو اینکه تفسیری از وی در دست است نسخه خطی آن مثلاً در کتابخانه بریتانیا، بخش شرق‌شناسی، ۱۵۵۳-۱۵۵۷.

□ ۹۷ دیدگاه زرکشی و سیوطی در باب روایات... □

نکته که هر دو نویسنده این کتابها نسبتاً متأخر بوده‌اند و سیوطی هم تنها همین دو اثر را در شمار آثار مشابه با کتاب خود یافته و نام برده است، مؤید همان سخن پیشین ماست که آثار زرکشی و سیوطی مهم‌ترین کتابهای موجود در حوزه علوم قرآنی‌اند.

سیوطی در فصل مختص به «معرفة سبب النزول»، به نقل از منابعی می‌پردازد که آنها هم در یافتن قواعدی برای جایگاه سبب چندان کمکی نمی‌کنند. در میان این آثار دو کتاب کاملاً شناخته شده از واحدی (م ۴۶۸ق) و جعبری (م ۷۳۲ق) می‌یابیم که هر دو با منابع موجود در باب اسباب النزول پیوند خورده‌اند.^۱ سیوطی به نام ابن دقیق العید هم اشاره می‌کند، گو اینکه به این نکته مهم باید اشاره کرد که زرکشی سخنی را به فردی ناشناس با نام ابوالفتح القشیری^۲ نسبت می‌دهد که سیوطی عیناً همان را از آن ابن دقیق العید می‌شمارد.^۳ و سرانجام آخرین کتاب، التنبیه علی فضل علوم القرآن، نوشته ابن حبیب النیسابوری^۴ (م ۴۰۶ق) است که زرکشی و سیوطی هر دو از آن نام می‌برند،^۴ اما به ندرت از آن بهره می‌برند. با وجود عنوان پرطمطراق و امیدبخش این کتاب، جا دارد چنین بینگاریم که اثر فوق‌الذکر را هیچ‌یک از آن دو نفر چندان مهم نمی‌دانسته‌اند، و لذا، اکنون که به اصل کتاب دسترسی نداریم، مطلب مهمی را از دست نداده‌ایم.^۵

1. See A. Rippin, *The exegetical genre asbab al-nuzl a bibliographical and terminological survey*, BSOAS XLVIII (1985). بررسی کتاب‌شناختی و اصطلاح‌شناختی روایات تفسیری اسباب نزول.

۲. الاتقان، ج ۱، ص ۸۳؛ زرکشی، البهان فی علوم القرآن (قاهره، ۱۹۵۷)، ج ۱، ص ۲۲. در باب تمایل سیوطی به ارجاع اقوال به افرادی متفاوت از ارجاعات زرکشی، نک: رساله دکتری ثلین، ص ۸۰-۸۴ که مشخصات آن در پانویس شماره ۲۰ ذکر شده است.

* اشتباه مؤلف ناشی از این است که این دو نام را از آن دو فرد مختلف دانسته است. ابوالفتح قشیری همان ابن دقیق العید (م ۷۰۲ق) است. نک: به توضیحات فوات الوفيات، تحقیق احسان عباس (بیروت، ۱۹۷۴)، ج ۳، ص ۴۴۲: «الشیخ تقی‌الدین ابن دقیق العید؛ محمد بن علی بن وهب بن مطیع، الإمام العلامة شیخ الاسلام تقی‌الدین أبو الفتح العید القشیری المنفلوطی المصری المالکی الشافعی. أحد الاعلام وقاضی القضاة؛ ولد سنة خمس وعشرين وستمائة بناحية یبوع وتوفی يوم الجمعة حادی عشر صفر سنة اثنتين وسبعمائة». [مترجم]

۳. همین ابن حبیب النیسابوری را ریبین در مقاله فوق‌الذکر (پانویس ۶ صفحه قبل) بررسی کرده، گو اینکه نامی از وی در سزگین، GAL، ج ۱، ص ۴۷ نیامده است.

۴. نک: فهرستهای پایانی در کتاب الاتقان، ج ۴، ص ۲۸۰؛ البرهان، ج ۴، ص ۵۰۴.

۵. من به شماری از کتابهای دیگر که عنوانشان احتمالاً در زمینه علوم قرآنی بوده‌اند برخوردیم، اما تنها از آنها عنوانی یافته‌ام. فی‌المثل ابوبکر الأذفوی (م ۳۸۸ق)، الاستغناء فی علوم القرآن، (نک: ابن جزری، غایة النهایة [قاهره، ۱۹۳۲] مدخل ش ۳۲۴).

از مجموع سخنان فوق بار دیگر نتیجه می‌گیریم که تنها متون مفصل و مهم، آثار زرکشی و سیوطی‌اند. الاتقان سیوطی که به نحوی مؤثر از بازنگاری و بسط مطالب زرکشی فراهم آمده است، در بحث از جایگاه سبب، مبنای کارآمد و مفیدی به‌شمار می‌آید، چه هم تمام اندک مطالب موجود تا زمان خود را یکجا گرد هم آورده و هم دیدگاه‌های شخصی خود را ارائه کرده است، اما همچنان که پیشتر هم گذشت، رویکرد غیرتاریخی وی در این مباحث، جای برخی امور را همچنان خالی می‌گذارد.

فصل «معرفة سبب النزول» در الاتقان سیوطی، جایگاه بسیار مهمی در نوع نگاه وی به علوم قرآن دارد. این فصل در میان هشتاد فصل الاتقان، نهمین است و به دنبال فصلهای دیگری قرار گرفته که آنها هم به جوانب دیگر نزول وحی – از قبیل شناخت زمان و مکان نزول آیات قرآن – می‌پردازند.^۱ بحث سیوطی در این فصل در واقع پاسخ به مجموعه‌ای از پنج سؤال است، اما پیش از آن نخست مقدمه‌ای مختصر در کتاب‌شناسی موضوع می‌آورد و سپس سخنی از جعبری نقل می‌کند دایر بر اینکه نزول قرآن به دو صورت بوده است: «نخست خود به خود و بی مقدمه (یا ابتدایی) و دوم در نتیجه حادثه‌ای خاص در حیات محمد (ص) یا سؤالی (که بر پیامبر ارائه می‌شد)».^۲ روشن است که مبنای نظری تمام بحث از سبب نزول، در همین نکته نهفته است که نزول آیات قرآن گاه در پاسخ به نیازها و احتیاجات زندگی پیامبر (ص) بوده است و این اوضاع و احوال و نیز پاسخ قرآن به چنین شرایطی در روایات اسباب النزول ثبت و ضبط شده‌اند. ادامه فصل در کتاب سیوطی به گونه زیر، تقریباً با این مسائل پیوند خورده است: کاه علوم انسانی و مطالعات فرسبی
رتال جامع علوم انسانی
پرسش اول: فایده سبب نزول در تفسیر قرآن چیست؟ در پاسخ به این پرسش، شش نکته مطرح می‌شود.

پرسش دوم: آیا قوانین از عمومیت تعبیر (هر آیه) استنباط می‌شود یا برطبق خصوصیت

۱. قس. ترتیب مباحث زرکشی در «معرفة أسباب النزول» (نوع ۱) با «معرفة المکی والمدنی» (نوع ۹). البرهان مجموعاً ۴۷ نوع دارد.

۲. الاتقان، ج ۱، ص ۸۲؛ نیز نگاه کنید به اثر جان ونزبرو با عنوان مطالعات قرآنی زیر:

John Wansbrough, *Quranic Studies: Sources and Methods of Scriptural Interpretation* [= QS] (Oxford, 1977), p. 178.

سبب [هل العبرة بعموم اللفظ أو بخصوص السبب]؟^۱

پرسش سوم: سبب چگونه در ملاحظات مربوط به سیاق متن عمل می‌کند؟^۲

پرسش چهارم: شرط و ملاک صحت روایت سبب نزول چیست؟^۳

پرسش پنجم: آیا آیه می‌تواند بیش از یک سبب داشته باشد؟^۴

برای تعیین جایگاه نظری در بحث از کارکرد سبب، پاسخ سیوطی به سه پرسش نخست اهمیتی حیاتی دارد؛ پرسش‌های چهارم و پنجم صرفاً به گونه‌ای حاشیه‌ای مطرح می‌شوند.^۵ پاسخ به پرسش نخست، در واقع جواب به دیدگاهی مخالف در باب اساس سبب نزول است: کسانی گفته‌اند: سبب هیچ‌گونه ارزشی ندارد. «سبب همانند تاریخ است». چنین ایرادی صرفاً نشان می‌دهد که برخی مفسران بر این گمان بوده‌اند که می‌توان سبب را به دلیل عدم کاربردش در تفسیر، به کلی کنار گذارد، چراکه سبب «فقط» تاریخ است و لذا به رشته علمی جداگانه‌ای تعلق دارد. از سوی دیگر، چه بسا ایراد جدی‌تری هم مطرح می‌شده است و آن اینکه هیچ‌گاه نباید و نمی‌توان قرآن را متعلق به شرایط و احوالات خاص تاریخی فهمید (حال آنکه اسباب نزول چنین القا می‌کنند)، چه قرآن اثری غیرمخلوق و نوشته‌شده بر لوح محفوظ است. دشوار می‌توان گفت که سخنان سیوطی در این قسمت توانسته باشد پاسخی قاطع به تفسیر اول از این ایراد فوق‌الذکر فراهم کند، و حتی خیلی کمتر، جوابگوی تفسیر دوم از این ایراد بوده است. آسان می‌توان در این امر تشکیک کرد که در زمان سیوطی (و حتی در روزگار زرکشی که او هم عیناً همین عبارت پردازی‌ها را آورده است)، اصل این ایراد را واقعاً جدی تلقی می‌کرده‌اند. این سخنان بیشتر به نقطه عزمی مناسب برای ادامه بحث می‌ماند، نه آنکه واقعاً مبنایی برای بحث جدی باشد.

با تمام این احوال، سیوطی در ادامه در پاسخ به این پرسش نخست، مجموعه‌ای از شش نقطه نظر را ذکر می‌کند که کارکردهای سبب نزول در فرایند فهم صحیح قرآن را بیان

۱. الاتقان، ج ۱، ص ۸۵-۸۷.

۲. همان، ص ۸۷-۸۸؛ قس البرهان، ج ۱، ص ۳۲.

۳. الاتقان، ج ۱، ص ۸۹-۹۱.

۴. همان، ص ۹۱-۹۸؛ قس البرهان، ج ۱، ص ۲۹-۳۲.

۵. الاتقان، ص ۸۲-۸۵؛ قس البرهان، ج ۱، ص ۲۲-۲۹ که خلاصه‌ای کاملاً یکسان همراه با تغییراتی در مثالهاست؛ در این باره جزئیات این دو اثر را در ادامه ببینید.

می‌دارند و نتیجتاً بر ارزش عملی روایات اسباب النزول صحه می‌گذارند. در بیان نکته نخست،^۱ وی اظهار می‌دارد که سبب «شناخت وجه حکمت الهی در تشریح حکم [موجود در آیه = معرفة وجه الحكمة الباعثة علی تشریح الحکم]» را در اختیار ما می‌گذارد؛ این بدان معناست که اسباب النزول نشان‌دهنده توجه خداوند به خلقتش است، چه نشان می‌دهد که چگونه خداوند قوانین مورد نیاز بشر برای هدایت و پیشبرد زندگی‌اش را در اختیار او می‌گذارد. از این منظر و به تعبیری استعاری، سبب چونان «طناب خیمه» است که آسمان و زمین را به هم پیوند می‌زند.^۲ دور نیست اگر بپنداریم این نکته از نظر کلامی، متکای اساسی برای پرسش پنجم است که در آنجا سیوطی امکان نزول مکرر آیاتی از قرآن را مجاز می‌شمارد. از منظری انتقادی، اندکی تردید داریم که اصل این دیدگاه [قول به امکان نزول مکرر آیه در دو سبب مختلف] به دلیل وجود تعداد فراوان روایات متناقض برای سیوطی مطرح و برجسته شده باشد؛ اما دشوار می‌توان تردید کرد و گفت چنین نکته‌ای در نگاه سیوطی – به دلیل تأکید بسیار آن بر ارتباط نزدیک خداوند با مخلوقاتش – حاوی فایده بسیار نبوده است. نکته دوم^۳ در پاسخ به پرسش نخست این است که سبب می‌تواند «حکم را تخصیص بزند، برطبق اعتقاد کسانی که در تقنین برای خصوصیت سبب اعتبار قائلند.» بر اساس این نظر، هر یک از احکام قرآن را یا باید تنها متعلق به ساکنان شبه جزیره در قرن هفتم میلادی دانست، یا آنکه هنگام اجرای آن در قرون بعدی، آن حکم قرآنی را به شرایط تاریخی زمان نزول محدود کرد.

با این همه، قیدی که سیوطی در اینجا می‌افزاید بدان معناست که این نکته تنها مطابق با اعتقاد کسانی صحیح است که چنان رأی دارند، چه کاملاً روشن است که سیوطی خود با چنین رأیی موافق نیست. در واقع سیوطی هیچ مثالی نمی‌آورد تا نشان دهد مراد از این جمله چیست؛ تنها وقتی به سراغ پرسش دوم در این فصل می‌رویم معنای دقیق و کامل این جمله برایمان آشکار می‌شود. پرسش دوم به موضوع تفسیر قرآن بازمی‌گردد: آیا احکام فقهی از عمومیت الفاظ آیه استنباط می‌شوند یا براساس خصوصیت موقعیت ذکر شده در سبب

۱. الاتقان، ج ۱، ص ۸۳؛ نیز البرهان، ج ۱، ص ۲۲، نکته اول.

۲. در باب تحلیل اصطلاح «سبب»، نک: مقاله پیشین من با مشخصات زیر:

«The Exegetical Genre *Asbāb al-Nuzūl*»

۳. الاتقان، ج ۱، ص ۸۲؛ نیز البرهان، ج ۱، ص ۲۲، نکته دوم.

دیدگاه زرکشی و سیوطی در باب روایات... ۱۰۱ □

نزول؟ آشکارا سیوطی اعلام می‌دارد که جانب اول صحیح است. وی می‌گوید بسیاری از آیات مشهور که فروع فقہی گسترده دارند، درباره افرادی خاص نازل شده‌اند (یعنی سبب خاص داشته‌اند). فی‌المثل آیه ظہار (مجادله، ۱) درباره سلمة بن صخر^۱، آیه لعان (نور، ۶) درباره هلال بن امیة^۲ و آیات ۱۱-۱۲ سوره نور اختصاصاً راجع به عائشه نازل شده‌اند.^۳ تفسیر کردن این آیات با عدم توجه به عمومیتشان مستلزم آن است که احکام موجود در این آیات را محدود به همان شرایط خاص مذکور در سبب نزول بدانیم.

در اینجا سیوطی سخنی را از زمخشری در ردّ این دیدگاه نقل می‌کند که می‌گوید: «می‌شود سبب خاص باشد، اما حکم تهدید موجود در آیه عام، تا تمام مرتکبان آن عمل زشت را دربرگیرد (یتناول) و آن تهدید بر سبب تعریض و اشاره قلمداد شود.»^۴ همین جاست که سیوطی سخنی را از ابن تیمیہ نقل می‌کند.^۵ وی با شدت تمام، اظهار می‌دارد اگر کسی حکم آیه را مختص همان فرد [یا افراد] مشخص شده در سبب نزول بداند، وی را مسلمان نمی‌توان خواند.

صد البته این دیدگاهی عموماً مقبول در اسلام و مبنای تفریعات مختلف در فقه به‌شمار می‌آید. به تصریح ابن تیمیہ، «آیه را نمی‌توان تنها در همان فرد مذکور در سبب منحصر دانست؛ آیه هم آن فرد را شامل می‌شود (یتناول) و هم تمام کسان دیگری که به منزله او

۱. برای این نمونه‌ها نک: ابن تیمیہ، مقدمه، ص ۴۴ و البرهان، ج ۱، ص ۲۴-۲۵. زرکشی تمام این مثالها را در بخشی با عنوان «دفع توهم الحصر» قرار می‌دهد، نک: ادامه مقاله. مرتبط دانستن سلمة با آیه مجادله، ۱ محل بحث و تردید است. قس. الواحدی، أسباب نزول القرآن (قاہرہ، ۱۹۶۹)، ص ۴۳۳-۴۳۴ و السیوطی، لبّاب النقول فی أسباب النزول (قاہرہ، ۱۳۸۲ق)، ص ۲۰۵۳؛ هیچ یک از این دو تن از سلمة نام نمی‌برند. نیز نک: تعلیقات مفصل مصحح ابن تیمیہ، مقدمه، ۴۴-۴۵، پانویس ۵. این مثال احتمالاً از منبع روایی ناشناخته‌ای اخذ شده که در صدد فهرست کردن تمام مثالهای کامل برای موضوع مورد بحث بوده است. در نظام تعلیماتی اسلامی قدیم، چنین کپی‌برداری‌های گسترده از آرا و اقوال شخصی دیگران امری بسیار رایج بوده است.

۲. نک: الواحدی، أسباب، ص ۳۲۸-۳۳۰؛ السیوطی، لبّاب، ص ۱۲۴.

۳. نک: الواحدی، أسباب، ص ۳۳۰-۳۵۵؛ السیوطی، لبّاب، ص ۱۲۵-۱۲۶؛ سیوطی همچنین فهرستی از دیگر مثالها را نیز به تفصیل ذکر می‌کند.

۴. الاتقان، ج ۱، ص ۸۵؛ نیز البرهان، ج ۱، ص ۳۲. نک: الزمخشری، الکشاف عن حقائق التنزیل (کلکتہ، ۱۸۵۶)، ج ۲، ص ۱۶۳۱ (ذیل آیه ۲ سوره مسد).

۵. الاتقان، ج ۱، ص ۸۷۸۶؛ ابن تیمیہ، مقدمه، ص ۴۴-۴۷.

باشند».^۱ با این همه، سیوطی در برخی موارد می‌پذیرد که سبب نزول واقعاً مخصّص است. در ذیل پرسش نخست، سومین نکته‌ای که وی در بیان فواید سبب ذکر می‌کند، این است که «چه بسا لفظ [آیه] عام است، اما دلیلی بر تخصیص آن داریم.

اگر سبب را بشناسیم، هرگونه تخصیص در آیه را به غیر مورد سبب محدود می‌کنیم، چراکه دخول سبب [در حکم موجود در آیه] قطعی است و نمی‌توان به دلیل اجتهاد، مصداق سبب را [از شمول حکم] خارج دانست».^۲

بنابراین روشن است که در برخی مواقع، آیات خاص می‌گردند، اما این امر تنها به دلیل وجود دلیلی قطعی بر تخصیص (الدلیل علی تخصیصه) آن است. معنا و لوازم کامل این جمله بار دیگر و بیشتر در پاسخ به پرسش دوم، به‌ویژه در تنبیه پایانی آن مطرح می‌شود.^۳

همچنان که ونزبرو هم پیشتر اشاره کرده است، در اینجا توجه سیوطی «به بحث از أفعال التفصیل الأتقی (لیل، ۱۷) در آیه سَيَجْتَبِيهَا الْأَتَقِي [الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى] است. تمایل سیوطی به منحصر دانستن این واژه در ابوبکر، سبب طرح برخی نکات دگماتیک در باب کارکرد نحوی الف و لام تعریف شده است».^۴ دلیل این امر دست کم از نگاه سیوطی آن است که سبب هیچ‌گاه به تنهایی و فی حد ذاته آیه‌ای را تخصیص نمی‌زند. سبب تنها می‌تواند تخصیص برآمده از «ادله دیگر» را تقویت و تأیید کند؛ همچنان که در مثال فوق، بر تخصیص مُفَاد از «ال» تعریف صحّه می‌گذارد. در مثالهای دیگر، گاه وجود حکم یا قانونی متداول در جامعه است که نیازمند تأییدی قرآنی است و چونان «ادله دیگر» کار تخصیص را انجام می‌دهد. اما همچنان که سیوطی در نکته سوم ذیل پرسش نخست تصریح می‌کند، در بحثهای مربوط به

۱. استدلال ابن تیمیه در اینجا از نوع (a minori ad maius) از کوچک به بزرگ) است: یعنی چیزی که در مثالی کم‌اهمیت تر صحیح می‌افتد، حتماً در مورد بزرگ‌تر هم صادق خواهد بود. این شبیه استدلال «قُلْ وَهُوَ» (سبک و سنگین) است که هلیل در هفت میدوت به کار برده است. نک: سه مأخذ زیر:

Rabbinic Methods of Interpretation and Hellenistic Rhetoric, *HUCA*, XXII (1949), pp. 239-64, esp. pp. 251-252 and J Bowker, *The Targums and Rabbinic Literature* (Cambridge, 1969), pp. 315-318. Also *QS*, pp. 166, 170.

۲. الاتقان، ج ۱، ص ۸۲؛ قس با البرهان، ج ۱، ص ۲۳-۲۲؛ نکته چهارم در زرکشی. عبارت‌پردازی زرکشی در بیان این موضوع اندکی متفاوت است.

۳. الاتقان، ج ۱، ص ۸۷.

4. *QS*, P. 178.

دیدگاه زرکشی و سیوطی در باب روایات... ۱۰۳ □

تخصیص [آیه]، سبب دست‌کم نظراً بر اجتهاد (و به بیان زرکشی، بر اجماع)^۱ مقدم است. این امر را واقعاً نباید چندان شگفت دانست، چه عموماً سبب را گونه‌ای «سنت» نبوی می‌دانند که تابع همان احکام و قواعد است و لذا در رتبه‌بندی اصول استنباط، پس از قرآن در مرتبه دوم است. پرسش چهارم در بحث سیوطی به کاوش در همین امر می‌پردازد. وی در آغاز، تنها سخن واحدی در باب ملاک وی در نقل اخبار سبب را نقل می‌کند که گفته است این اخبار باید احادیث معتبر و صحیح باشند. گفتنی است که از نظر سیوطی، این یکی از راه‌های تمییز صحیح از سقیم در مجموعه عظیم روایات سبب نزول است: وی در کتاب مستقل خود [لباب النقول] در باب اسباب النزول نیز غالباً بررسی‌هایی اسنادی به نقل از ناقدان سند حدیث برای تک تک روایات ذکر می‌کند.^۲

سیوطی جنبه دیگری از موضوع خاص بودن سبب را در پرسش سوم مطرح می‌کند. در اینجا امکان وجود آیه‌ای با معنا و مفاد خاص مورد نظر است که طبق دستور [پیامبر (ص)] به تعیین و ترتیب، در سیاق آیاتی با معنایی عام قرار گرفته است.^۳ در این جا بدین نکته مهم باید توجه داشت که تمام بحث‌های مربوط به عمومیت لفظ یا خصوصیت سبب بر نظریه نانوخته [نامصرح] معنای سراسر است و آشکار برای قرآن مبتنی است. صدالبته «معنای سراسری» که سیوطی در هریک از این مثالها می‌بیند، تنها همان است که از نظر وی در مورد آن آیه معتبر باشد.^۴ هیچ متن مفروضی، تنها و تنها یک معنای سراسر اجماعی و متفق‌علیه ندارد و بسیاری در باب عدم امکان وجود این معنای واحد سخن و استدلال فراوان آورده‌اند. تفاوت تفاسیری که در باب هر متنی ارائه می‌شوند، ناشی از اختلاف پیش‌انگاره‌ها و تفاوت فکری

۱. البرهان، ج ۱، ص ۲۳؛ نیز نک: الاتقان، ج ۱، ص ۸۵ که در ابتدای سؤال دوم بدین نکته اشعار دارد «مؤلف مقاله عبارتی نادرست را برای استشهاد نقل می‌کند. عبارت صحیح مورد نظر وی در همان صفحه ظاهراً چنین است: وقد نزلت آیات فی أسباب واتفقوا علی تعدیها الی غیر أسبابها. (مترجم)»
۲. الواحدی، أسباب، ص ۴؛ السیوطی، لباب، به‌ویژه ص ۱۶ نیز نک: ونزبرو، مطالعات قرآنی (QS)، ص ۱۷۹.
۳. نیز نک: البرهان، ج ۱، ص ۲۵-۲۶ که سیوطی تمام مطلب وی را یکجا و بی‌هیچ اضافه‌ای در اثر خود گنجانده است. زرکشی در این قسمت از کتاب درحال طرح همان نکته‌ای است که سیوطی در فایده یا نکته پنجم [ذیل سؤال نخست] می‌آورد.

۴. در باب «معنای سراسر» در فهم کتاب مقدس به ویژه نک: مقاله زیر:

Raphael Loewe, *The Plain Meaning of Scripture in Early Jewish Exegesis, Papers of the Institute of Jewish Studies*, London, vol. i (1964), PP. 140-85.

مفسران با یکدیگر است. لذا قضاوت منصفانه آن است که بگوییم مشکل سیوطی درباب وجود آیه‌ای خاص در سیاقی عام، تنها برخاسته از نگرش او به قرآن با پیش‌انگاره‌های خاص و توقع نتایج دلخواه است. وی مایل است از عبارتی قرآنی، برای تأیید قانون یا حکمی قبلاً موجود استفاده کند؛ نتیجه عبارت است از قطع احتمالی سیاق در عبارات قرآنی مورد نظر. سیوطی در این قسمت از بحث خود، در عمل تنها یک مثال قرآنی از این پدیده نقل می‌کند: آیه ۵۸ سوره نساء که معنای فقهی‌اش از بافت آیات ۵۱ و بعد در سوره نساء منفصل است. آیه ۵۱ چنین آغاز می‌شود: *أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ... که به اجماع مفسران به یهود صدر اسلام در شبه جزیره و تبانی آنان برای مخفی ساختن توصیف پیامبر اسلام در تورات اشاره می‌کند. سیوطی شرح می‌دهد که این توصیف پیامبر در واقع تعهدی الهی و امانتی در میان آن یهود بود. بر همین اساس آیه ۵۸ می‌فرماید: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا. اگر کسی در تفسیر این آیه تنها به همان سبب خاص توجه کند، آیه ۵۸ نیز [همانند آیه ۵۱] به یهود اشاره خواهد داشت، اما سیوطی استدلال می‌آورد که آیه ۵۸ در اشاره به هر نوع امانت و نسبت به تمام افراد عمومیت دارد. بنابراین، آیه‌ای خاص (نساء، ۵۱) به سیاقی عام (نساء، ۵۸) متصل شده است.^۱*

بحث کامل درباب اتصال آیات و مسائل مربوط به آن، به تفصیل در فصل جداگانه‌ای در الاتقان سیوطی و خاصه در البرهان مطرح می‌شود که در این مورد، زرکشی دقیقاً فصل بعد از «معرفة اسباب النزول» را به «معرفة مناسبة الآيات» اختصاص می‌دهد.^۲ قابل ذکر است که موضوع مناسبت آیات ارتباط تنگاتنگی با مسائل وقف و ابتدا دارد؛ مباحث وقف و ابتدا از حیث محتوا و احتمالاً در خاستگاه اولیه‌اش، ماهیتی تفسیری داشته است، گویانکه به‌ظاهر آن را تنها به تجوید قرآن مرتبط می‌شمارند.^۳

با وجود لزوم پی‌گیری بحث براساس ترتیبی که سیوطی در بیان نکات می‌آورد، اکنون مناسب‌تر است که به شرح نکته پنجم [و نه چهارم] در پاسخ به پرسش نخست پردازیم، چه

۱. نیز نک: ابن عربی، احکام القرآن (قاهره، ۱۹۵۹)، ج ۱، ص ۴۴۹-۵۰؛ به‌ویژه مسئله سوم.

۲. البرهان، ج ۱، ص ۳۵-۵۲؛ الاتقان، ج ۳، ص ۳۳۸-۳۲۳ (نوع شصت و دوم).

۳. برای نمونه‌ای از این مباحث نک: الانباری، کتاب ایضاح الوقف و الابتداء، ج ۲، ص ۷۷۸ (ذیل آیه ۹۵ سوره انبیاء [وَحَرَامٌ عَلَىٰ قَرْبَةٍ]) و مقاله مستقل من درباره‌ی آرای تفسیری در این آیه با مشخصات زیر:

A. Rippin, «Quran 21:95» *Journal of Semitic Studies* 24 (1979) pp. 43-53

دیدگاه زرکشی و سیوطی در باب روایات... ۱۰۵ □

این مطلب نیز به مسئله خصوصیت سبب البته از منظری متفاوت با سایر نکات مطروحه می‌پردازد. گاه آیه‌ای با نظر به معنای سرراستش، خاص است یا شمول آن را باید در تطبیق محدود دانست، اما در واقع وقتی به سبب نزول توجه کنیم، معنای حقیقی آیه آشکار می‌شود؛ در اینجا سبب «دفع توهم حصر» می‌کند.^۱

مثالی زبده برای این مورد، مطلبی منقول از شافعی است که هم سیوطی و هم زرکشی آن را ذکر می‌کنند، اما به این تفصیل در هیچ متن دیگری نیامده است.^۲ در اینجا مسئله بر سر آیه ۱۴۵ سوره نساء است: «قُلْ لَا أَجِدُ فِيهَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهْلًا لغيرِ اللَّهِ» در واقع مشکل اصلی در فهم آیه این است که ما بجز مواردی که در آیه ذکر شده است، خوردنیهای حرام دیگری نیز می‌شناسیم.^۳ یک پاسخ منطقی آن است که آیه را از موارد نسخ بدانیم، اما ظاهراً این پاسخ طرفداران زیادی نداشته است، گویانکه در سنت تفسیری، اقلیتی را حامی این رأی می‌دانند.^۴

در این میان، پاسخ شافعی آن است که این آیه اختصاصاً دربارهٔ مشرکانی نازل شده است «که حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال می‌کردند». موارد خاصی که در آیه ذکر شده، همانهایی بوده‌اند که مشرکان از میان محرّمات الهی مرتکب می‌شدند. لذا آیه تنها به بیان موارد مرتبط با بحث می‌پردازد و «قصد حلال دانستن موارد غیرمذکور را ندارد.

۱. الاتقان، ج ۱، ص ۸۴؛ نیز البرهان، ج ۱، ص ۲۳-۲۶ نکته پنجم. این بخش از البرهان البته حاوی برخی مطالب دیگر است که سیوطی در مواضع دیگر گنجانده است. فی‌المثل نک: نکته دوم در بالا.
۲. فی‌المثل الجصاص، أحكام القرآن (استانبول، ۱۳۳۵ ق)، ج ۲، ص ۱۶-۱۷؛ القرطبی، الجامع لأحكام القرآن (قاهره، ۱۹۳۵-۱۹۳۶)، ج ۷، ص ۱۱۶ که این تفسیر را به شافعی نسبت می‌دهند، اما سبب نزول را به‌غایت کوتاه نقل می‌کنند.
۳. مکی القیسی، الايضاح لناسخ القرآن و منسوخه (ریاض، ۱۹۶۷)، ص ۲۴۹-۲۵۰ اظهار می‌دارد گوشت الاغ‌های وحشی، حیوانات درنده با انیاب و پرندگان چنگال‌دار را سنت نبوی حرام کرده است و لذا باید آنها را به این لیست قرآنی افزود. نیز نک: ابن عربی، ج ۲، ص ۷۵۶.
۴. فی‌المثل نک: مکی القیسی، ص ۲۴۹-۲۵۰. پرواضح است که عدم تمایل به منسوخ دانستن این آیه از اینجا ناشی شده است که اطعمه محرّم دیگر تنها در سنت [نه خود قرآن] ذکر شده‌اند (نک: یانویس قبل)؛ لذا قبول نسخ این آیه در حکم اذعان به نسخ قرآن با سنت است و این امر با آنکه در موارد بسیاری کاربرد داشته، عموماً مورد تأیید قرار نگرفته است. نک: کتاب جمع و تدوین قرآن، اثر جان برثن در زیر،

مقصود تأکید بر حرمت محرّمات است، نه ذکر حلالها.^۱ لذا با آنکه آیه محرّمات را ظاهراً تنها در همان چند مورد منحصر می‌شمارد، مراجعه به سبب نزول، این انحصار را دفع می‌کند و سیاق آیه مورد بحث را می‌نمایاند. از مثال بالا خوب پیداست که اولاً روایت سبب نزول اساساً ابزاری تفسیری است که با توجه در عبارت پردازی قرآنی، آن را با نقل و حکایات خود شاخ و برگ می‌دهد تا مشکلی درون قرآنی را حل کند، و ثانیاً این روایت صرفاً شاهدی خارجی برای ثبت زمان و مکان نزول آیه نیست.

نکته چهارمی که سیوطی در پاسخ به پرسش نخست می‌آورد، عملاً همین رویه را ظاهر می‌سازد. در این نکته، وی اظهار می‌دارد که سبب نزول «معنا را تبیین می‌کند و پیچیدگی را می‌زداید». وی پیش از ذکر نمونه‌هایی قرآنی برای این جنبه از کارکرد سبب، جملات چندی را از برخی پیشینیان نقل می‌کند که همگی بر اهمیت استفاده از سبب برای تعیین معنای آیات تأکید می‌کنند.^۲

نمونه‌های قرآنی که سیوطی در ادامه می‌آورد، بار دیگر نشان می‌دهد ظاهراً همان معنای سراسر آیه است که با حکم فقهی اجماعی و مربوط با آیه در تناقض افتاده است و لذا کارکرد سبب اندکی با فایده مذکور در نکته پنجم تفاوت می‌یابد. سیوطی یکی از مثالهای خود در ارتباط با این نکته را مشکل‌ترین مثال می‌خواند: «لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرُحُونَ بِمَا أَتَوْا وَ يُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (آل عمران، ۱۸۸) و می‌نویسد: مروان بن حکم می‌گفت: «اگر قرار باشد هر که به داشته‌هایش خرسند است و دوست دارد برای کارهای ناکرده‌اش ستایشش کنند، عذاب شود، در آن صورت باید همه ما معذب باشیم»، تا آنجا که ابن عباس برای وی شرح داد که این آیه در باب اهل کتاب نازل شده است در زمانی که پیامبر (ص) از ایشان چیزی خواست، آنان پاسخ صحیح را از وی مخفی کرده، سخنی دیگر گفتند. خیال می‌کردند که جواب سؤال پیامبر را داده‌اند و توقع داشتند که

۱. این تنها یکی از چندین رأی تفسیری است که در منابع تفسیری برای این آیه گفته‌اند. قرطبی (الجامع، ج ۷، ص ۱۱۵-۱۱۹) به ملاحظات تقویمی و ترتیب زمانی مربوط به آیه توجه بسیار نشان می‌دهد. نیز نک: ابن العربی، ج ۲، ص ۷۵۵-۷۵۹؛ الجصاص، ج ۲، ص ۱۶-۲۳.

۲. الاتقان، ج ۱، ص ۸۴۸۲؛ نیز البرهان، ج ۱، ص ۲۲ و ۲۹-۲۷؛ دو نکته سوم و ششم در بیان زرکشی مجموعاً در نکته چهارم سیوطی آمده‌اند. سیوطی سخنانی را از واحدی، ابن دقیق العید و ابن تیمیه (نک: مقدمه، ص ۴۷) نقل می‌کند.

دیدگاه زرکشی و سیوطی در باب روایات... ۱۰۷ □

مورد ستایش قرار گیرند.^۱ بار دیگر در اینجا نیز سبب نزول برای رفع سوء فهم و زدودن تفسیر ناصواب عمل می‌کند. در اینجا سبب نزول جزئیات تاریخی مفصل راجع به زمان و مکان نزول آیه ارائه نمی‌دهد، بلکه توضیحاتی تفسیری را با خاص کردن سیاق روایی متن بیان می‌کند. و سرانجام نکته ششم در پاسخ به پرسش نخست فایده دیگری برای سبب چنین برمی‌شمارد: «شناخت نام کسی که آیه درباره وی نازل شده و تعیین مورد ابهام در آیه.»^۲ در اینجا بیشتر کارکرد نقلی - داستانی سبب مورد نظر است؛ یعنی همان جنبه تفسیری که به ویژه در ذیل داستانهای قرآن، جزئیات [ناگفته] را شرح می‌دهد. سیوطی تنها یک مثال از این مورد ذکر می‌کند که برطبق آن، مروان گمان می‌کرد آیه احقاف، ۱۷ درباره عبدالرحمن بن ابی بکر نازل شده است تا آنکه عائشه وی را از اشتباه به درآورد و سبب صحیح را به وی گفت.^۳ سیوطی پس از بیان مبنا و روش استفاده از سبب نزول در این بخش، دیگر به ذکر پاسخ درست و تعیین فرد مبهم در مثال خود دست نمی‌زند. وی این موضوع را به تفصیل در فصول بعدی الاتقان جداگانه مطرح می‌کند.^۴ مروری بر مجموع دیدگاه‌های سیوطی در این فصل، نشان می‌دهد که وی نخستین و برترین فایده سبب نزول را در کارکرد فقهی آن می‌داند. سبب نزول می‌تواند میان جنبه عام و خاص عبارت قرآنی تفاوت ایجاد کند، اما کارکردهای دیگر هم دارد. وی به ذکر نمونه‌های تفسیری چندی می‌پردازد که اغلب در تخصیص‌های فقهی به کار می‌آیند. از سوی دیگر، سیوطی در جمع‌بندی خود، با آنکه بر کارکرد نقلی - داستانی سبب صحه می‌گذارد، آن را فرعی و کم‌اهمیت می‌نماید. نکته آخر آنکه نمی‌توان از اهمیت نکته نخست در پاسخ به پرسش اول چشم‌پوشی کرد. سبب کاربردی تاریخی کلامی توأمان دارد؛ ضامن صدق وحی خداوند بر بشر و مؤید توجه او به مخلوقاتش است. لذا سبب ارزش کلامی و اعتقادی دارد که برتر و والاتر از ارزش تفسیری آن است.



۱. الاتقان، ج ۱، ص ۸۳؛ نیز البرهان، ج ۱، ص ۲۷؛ مشابه روایات بخاری، الصحيح، ج ۶، ص ۷۴-۷۳؛ مسلم، الصحيح (قاهره، ۱۳۹۰ ق)، ج ۵، ص ۶۴۸-۶۴۹، روایت ۷؛ نیز أحمد بن حنبل، المسند (قاهره، ۱۳۱۳ ق)، ج ۱، ص ۲۹۸، پایین صفحه.

۲. الاتقان، ج ۱، ص ۸۴-۸۵؛ زرکشی در البرهان، این امر را در شمار فواید و کارکردهای سبب نزول برنمی‌شمارد. بعید نیست که این امر نشان از تفاوت زرکشی با سیوطی در تعریف معنای سبب داشته باشد.

۳. نیز نک.: السیوطی، لباب، ص ۱۹۴.

۴. الاتقان، ج ۴، ص ۵۸-۱۰۱ (نوع ۶۹-۷۱)؛ نیز نک.: البرهان، ج ۱، ص ۱۵۵-۱۶۳ (نوع ۶).